



یادداشت

گلوه شکمهای گرسنه را سوراخ می کند، اما سیر نمی کند

صادق کار



هر روز که میگذرد اخبار تازه‌ای از توحش بکار رفته علیه شرکت کنندگان در جنبش انقلابی سراسری به بیرون درز می کند که شنیدن آنها خارج از تحمل انسان است.

رژیم با حاکم کردن فضای سنگین امنیتی پس از کشتار هزاران نفر از مردم و برقراری سانسور بی سابقه و طولانی و تهدیدات بیست و چهار ساعته و انتشار اخبار و گزارشات دروغ در تلاش است حقایق را وارونه جلوه دهد تا از اثرات جنایات خود بکاهد.

با این همه اما صدها هزار نفر که خود از نزدیک شاهد توحش نیروهای سرکوبگر رژیم بوده‌اند را نه می تواند از میان بردارد و نه مانع از رساندن اطلاعات آنان به جامعه شود. سرکردگان دستگاه سرکوب و جنایتکارانی همچون اژه‌ای، رادان، پزشکیان، اعضای شورای امنیت ملی، و بقیه کارگزاران با اختیار و بی اختیار رهبر حکومت سعی دارند از طریق تهدید به اعدام و ارباب و برقراری حکومت نظامی مانع از افشای جنایات شان توسط شاهدان بی شمار جنایات تکان دهنده‌ای که علیه مردم اعمال کرده‌اند بشوند. با این همه افشای همه روزه گوشه های از جنایاتی که مرتکب شده‌اند، نشان می دهد قادر به این کار نشده و نخواهند شد.

تاثیرات شوک آور این جنایات که قطعا در تاریخ این کشور ثبت و ماندگار خواهد شد و انزجار از مرتکبین جنایات را ابدی خواهد کرد، خود به عاملی جهت تقویت انگیزه مردم برای رها کردن خود از شر این نظام فاسد و مستبد خواهد شد.

رژیم به غلط تصور می کند که با کشتار گسترده و اعمال فاشیستی و ارباب جامعه توانسته است، موقعیت لرزان خود را تثبیت نماید، اما خشم و انزجاری که با کردار بربر منشانه خود بوجود آورده روند سرنگونی خود را تسریع کرده است.

در شرایطی که مشکل اقتصادی و معیشتی به یکی از مهمترین مطالبات و دغدغه اکثریت مردم و منشاء شکل گیری جنبش انقلابی است و رژیم نشان داده است که قادر به رفع آن نبوده و نیست رژیم بدون آموختن از تجربیات خود در جنبش های پیشین دوباره به راهکار شکست خورده سرکوب روی آورده است، گویا غافل است با گلوه می تواند شکمهای گرسنه را سوراخ کند، اما نمی تواند آنها را سیر کند. بهمین دلیل درماندگی رژیم با کشتار مردم نه تنها رفع شدنی نیست، بلکه با هزینه های سیاسی، اقتصادی و امنیتی که برای رژیم بوجود آورده، بیشتر خواهد شد. به واقع هم به بحرانهای رژیم افزوده شده و هم به افزایش بیشتر کثرت مخالفان، همچنین به ریزش در درون رژیم، منجر خواهد شد.



بله مطالبات اصلی اقتصادی و معیشتی بود و این رخداد قابل تصور و پیشبینی بود. ما نیز از یک سال پیش مرتباً در مطالبی که در جنگ کارگری منتشر کردیم تاکید داشتیم که مسئله معیشت منشا اصلی اعتراضات و خیزشهای آتی است. زمانی که رژیم قادر و مایل به رفع بحران اقتصادی و معیشتی نیست و با اجرای سیاست شوک درمانی از یکسو و قطع یارانه کالاهای اساسی و امتناع از افزایش دستمزد و حقوق ها ته مانده سفره‌های مردم را غارت می کند، طبیعی است که نارضایتی های اقتصادی به سرعت سیاسی بشود و اساس حکومت را به چالش بکشد. بنا بر این جنبش انقلابی کنونی عمیقاً جنبشی اقتصادی-سیاسی است که گستره اجتماعی آن از تمام جنبشهای پیشین بیشتر است.

در این میان جریان فرصت طلب رضا پهلوی و شرکا یک هفته بعد از جنبش وقتی که مطمئن شدند جنبش گسترده شده و اساس رژیم را به چالش کشیده است برای مصادره آن با کمک تلویزیونهای تحت حمایت قدرتهای خارجی برای سوار شدن بر موج اعتراضات وارد گود شدند و با طرح شعارهای انحرافی و ارتجاعی و فریبکارانه، تلاش کردند خواست اصلی مردم را که عدالت و نان و آزادی بود، با شعار "کینگ رضا پهلوی... و پهلوی بر می گردد" جایگزین کنند. آنان با طرح چنین شعارهایی مانند زمان جنبش زن، زندگی، آزادی، سعی در ایجاد تفرقه میان مردم کردند و هم با دعوت از دولتهای اسرائیل و امریکا به دخالت نظامی کاملاً در خدمت اهداف رژیم برای سرکوب جنبش قرار گرفتند. رژیم نیز از این فرصت نهایت بهره برداری سیاسی و تبلیغاتی را برای زدن اتهام وابستگی جنبش به بیگانگان و توجیه کشتار جنایتکارانه و اقدامات فاشیستی خود کرد. بله هزاران نفر کشته و دهها هزار تن مجروح و معلول به اسارت درآمدند، ولی نه این جنبش خاموش شدنی است و نه بحرانهای رژیم با این جنایات رفع خواهند شد. مردم نان، مسکن، آب، برق آزادی و عدالت می خواهند، که هیچ کدام آنها با کشتار و شکنجه و فریب و دروغ و پرکردن زندانها از آزادیخواهان تامین نمی شوند. گلوله شکمهای گرسنه را البته سوراخ می کند، اما سیر نمی کند. مسئله این است!

چاره کارگران وحدت و متشکل شدن در تشکلهای مستقل است!

کمیته های اعتصاب را در کارخانه ها و ادارت تشکیل دهیم!

منشاء های تاریخی فقر در کشورهای در حال توسعه بخش چهارم

فصلی از کتاب راهنمای آکسفورد در باره فقر و جامعه

سامبیت بهاتچاریا





۲. نظریه های علل ریشه ای فقر

۲.۱. نهادها و توسعه - ادامه

انگرم (Engerman) و سوکولوف (Sokoloff) در سال ۲۰۰۱، و رای تحقیقات گفته شده، بر نقش "موهبت‌های اولیه" و توزیع قدرت سیاسی در شکلهای به نهادها تمرکز می‌کنند. آنان با مقایسه آمریکای شمالی و جنوبی می‌نویسند: "در حالی که همه مستعمرات دنیای جدید با وفور زمین و دیگر منابع نسبت به نیروی کار آغاز کردند - حداقل پس از کاهش اولیه جمعیت - دیگر موهبت‌های لازمه تولید آنها متفاوت بود. این وضع به تفاوت‌های بسیار شدیدی در توزیع مالکیت زمین، ثروت و قدرت سیاسی انجامید."

آنان استدلال می‌کنند که شرایط اقلیمی مستعمرات آمریکای شمالی برای کشت غلات و نگهداری دام مناسب بود. تکنولوژی تولید مرتبط با این نوع فعالیت‌های کشاورزی صرفه‌های مقیاس محدودی در تولید نشان می‌داد. بنابراین مالکیت بر مزارع کوچک خانوادگی، که محصولات آنها غالباً به مصرف خود خانواده می‌رسید، بر مالکیت‌های بزرگ زمین ترجیح داده می‌شد. این امر به توزیع عادلانه تر زمین و ثروت انجامید. این موضوع تأثیر عمیقی بر توزیع اولیه قدرت سیاسی و نهادهای سیاسی داشت. این نهادهای سیاسی حق شهروندان برای مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناختند و از آن حفاظت می‌کردند. آنها همچنین اجرای قراردادهای را تضمین می‌کردند. نهادهای حقوق مالکیت و قراردادهای در کنار هم، عناصر کلیدی برای شکلگیری یک اقتصاد بازار محلی پویا بودند. اقتصاد بازار محلی همچنین با اقتصادهای اروپایی در آن سوی اقیانوس اطلس به خوبی پیوند داشت و رفاه مشترک ایجاد می‌کرد. این امر به نوبه خود فرهنگی از توزیع عادلانه تر قدرت سیاسی پدید آورد که به تداوم و شکوفایی این نهادها کمک کرد. ایده "دموکراسی مبتنی بر مالکیت" همراه با حق رأی همگانی مردان، در تاریخ سیاسی جهان بیسابقه بود. بعدها، موفقیت این نهادها در شمال به پذیرش آنها در اروپای غربی انجامید.

در مقابل این وضع، شرایط اقلیمی آمریکای جنوبی و جزایر کارائیب برای کشت محصولات برای فروش مانند شکر، تنباکو، کائوچو و پنبه مساعد بود. این قاره همچنین میزبان حجم عظیمی از منابع معدنی بود. فناوری تولید به کاررفته در کشت محصولات برای فروش و استخراج منابع معدنی می‌توانست از سود فراوان بهره‌مند شود. از اینرو، مزارع بزرگ و معادن عظیم در این مناطق ایجاد شدند. این مزارع و معادن در مالکیت اقلیتی از استعمارگران اروپایی بودند، در حالی که با ارتشهای بزرگی از نیروی کار ارزان برده کشت می‌شدند. جمعیت شاغل در این مستعمرات بسیار فقیر بود و هیچ گونه حق یا قدرت سیاسی نداشت. هرگونه شورش از سوی کارگران برده شده غالباً به طور بیرحمانه ای توسط اربابان استعمارگر سرکوب می‌شد. این وضعیت به توزیع مقدماتی نابرابری از ثروت و قدرت سیاسی در این مستعمرات انجامید. تمرکز شدید مالکیت زمین و نابرابری افراطی در مکزیک، کلمبیا و پرو در دوره استعمار، مؤید نظریه انگرم و سوکولوف درباره قاره آمریکا است. این توزیع نامتقارن و نامتوازن ثروت و قدرت سیاسی به شکلگیری نهادهای سیاسی و اقتصادی ای کمک کرد که ماهیتی استثماری و استعماری داشتند. این نهادها در گذر زمان پایدار ماندند و همچنان مانع توسعه بازارها، یک اقتصاد سرمایه داری پیشرفته و فراهم آمدن شرایط رشد اقتصادی پایدار در جنوب شدند.

بحث درباره نهادها و توسعه در علم سیاست تا حدی تحت سیطره "فرضیه نوسازی" سیمور مارتین لیپست (Seymour Martin Lipset)، جامعه شناس، قرار داشته است. طبق این فرضیه ساده "همزمان با توسعه کشورها، کیفیت نهادها، آموزش و خدمات بهداشتی آنها نیز بهبود می‌یابد". به بیان پیچیده تر و فنی تر،



جهت علیت از سطح زندگی به سوی نهادهاست، و نه برعکس. با این حال، این دیدگاه توسط پژوهشهای اخیر به چالش کشیده شده است. یک استدلال قوی در مخالفت با آن این است که نهادها در جوامع مختلف نه به صورت تدریجی، سیستماتیک و مطابق با الگوی ترسیم شده توسط لیپست، بلکه در نتیجه شوکهای برونزا در بزنگاه های تاریخی تعیین کننده ظهور می یابند و از اینرو علیرغم رشد مشابه دو کشور، می توانند در اثر شوکهای گفته شدمسیر متفاوت و واگرای از هم را طی کنند

**از کارگران و مزد و حقوق بگیران و تهی دستان دعوت می کنیم از جنبش
سراسری نوین ایران حمایت و به آن بپیوندند!**

برقرار باد آزادی، صلح و عدالت اجتماعی!

**تاوان جنگ و تحریم های اقتصادی را مردم می پردازند، ما مخالف جنگ و
تحریمهای اقتصادی فقرآور هستیم!**

نئولیبرالیسم در ایران و پیامدهای آن

بهروز فدایی



بخش چهارم

تأثیر نئولیبرالیسم بر طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه

پیامدهای سیاستهای نئولیبرالیسم در ایران بر طبقات اجتماعی مورد کنکاش قرار میدهیم. این تحلیل بر شاخصهای کلیدی اقتصادی و اجتماعی (نابرابری، فقر، اشتغال، دستمزد و وضعیت کار) متمرکز است و نشان می دهد چگونه این تغییرات اقتصادی ساختارهای طبقاتی را شکل داده یا تخریب کرده است.

شاخص نابرابری

تعریف: ضریب جینی عددی بین ۰ تا ۱۰۰ است که این ضریب هرچه بالاتر باشد، نابرابری درآمد بیشتر است.



در دهه‌های اخیر، ضریب جینی در ایران دچار نوسانات بوده، اما در مجموع در سطح نسبتاً بالایی قرار دارد تا . حدودی بالاتر از متوسط جهانی بوده است

در سال ۲۰۲۳، ضریب جینی حدود ۳۵.۹ ضریب نسبت به سال قبل افزایش یافته و بالاتر از میانگین منطقه‌ای آسیا است.

در دوره‌هایی از دهه ۱۳۸۰ تا اوایل ۱۳۹۰ ضریب نابرابری کاهش یافت، اما پس از آن دوباره افزایش یافت این افزایش با دوره‌های تورمی و تغییرات قیمتی همزمان بوده است

نتیجه برای طبقات اجتماعی

طبقات پایین و متوسط نابرابری را بیشتر تجربه کرده‌اند. افزایش نابرابری نشانه‌ی تمرکز درآمد در اقشار ثروتمند همراه با فشار بر دهک‌های پایین و متوسط جامعه است

فقر و خط فقر

داده‌ها درباره فقر در ایران پیچیده و متغیر است، اما دو منبع مرتبط را می‌توان مرور کرد

الف) گزارش رسمی و غیررسمی

گزارش‌ها نشان داده‌اند که نرخ فقر مطلق به دلیل افزایش هزینه‌های زندگی (تورم شدید) و افزایش نیافتن دستمزدها افزایش یافته است

در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹، فقر از حدود ۲۲٪ به ۳۲٪ افزایش یافت (نزدیک به یک‌سوم جمعیت) در اثر افزایش هزینه‌های زندگی و بخصوص معیشتی به خط مطلق فقر افزوده شدند

تخمین‌ها حاکی از این است که در سال ۲۰۲۱ تقریباً ۴۰٪ خانوارها پایین‌تر از خط فقر بودند

طبقات پایین و اقشار آسیب‌پذیر بزرگ‌ترین فشار را از افزایش فقر واقعی تحمل می‌کنند خصوصاً در شرایطی که دستمزدها با تورم همخوان نیستند (مشکل پوشش واقعی خط فقر)

طبقه متوسط نیز به دلیل کاهش توان خرید به سوی طبقه پایین رانده شده است

بیکاری و اشتغال

مطابق آمار رسمی ۸ درصد نیروی کار در سال ۱۴۰۵ بیکار بوده و تعداد بیکاران بنا بر پیش‌بینی‌ها در سال آینده به ۹ درصد خواهد رسید. اما تعداد بیکاران واقعی بر اساس استانداردهای آماری بسیار بیشتر از نرخ بیکاری رسمی است

وضعیت زنان و جوانان

سهم زنان از بازار کار کمتر از ۲۰ درصد نیروی کار و حدود یک پنجم مردان است. اکثر زنان شاغل همچنین در مشاغل کار می‌کنند که فاقد ثبات هستند و دستمزدهایی که به آنان داده می‌شود اغلب ۳۰ تا ۵۰ درصد کمتر از مردانی است که در مشاغل رسمی و پایدار کار می‌کنند



جوانان و زنان با نرخ بیکاری بالا و عدم دسترسی به اشتغال پایدار مواجه هستند—
این تبعیض نابرابری مزدی و جنسیتی را افزایش داده است

دستمزد، تورم و قدرت خرید

طبق داده‌های اخیر

دستمزدها در ایران در مقایسه با تورم واقعی بسیار پایین‌تر است، به‌طوری‌که قدرت خرید نیروی کار کاهش یافته و هزینه‌های اساسی (مسکن، غذا، حمل‌ونقل) برای بسیاری از خانوارها غیرقابل تحمل شده است

با وجود افزایش اسمی دستمزدها، تورم با وجود تورم بالای ۴۰٪ افزایش ۲۰ تا ۳۰ درصد دستمزدها کاهش قدرت خرید واقعی را جبران نمی‌کند

نتیجه برای طبقات اجتماعی

کارگران و مزدبگیران از نابرابری درآمد و کاهش قدرت خرید بیشترین آسیب را دیده‌اند—زیرا مزد واقعی کاهش یافته اما هزینه‌های زندگی بالا رفته است
فرودستان شهری و روستایی نیز به‌طور مستقیم تحت فشار تورم و ضعف شبکه حمایت اجتماعی قرار دارند

گذری بر روندهای تاریخی اجرای سیاست‌های نتولیبرالی

ساختار اقتصاد ایران (نفت، رانت، نهادهای شبه‌دولتی)

پیامدهای ساختاری، نهادی و طبقات به صورت جامع بررسی می‌شود

ویژگی‌های نتولیبرالیسم در ایران (نسخه ایرانی)

قبل از بررسی پیامدها، باید بدانیم که نتولیبرالیسم در ایران شکل کلاسیک ندارد. ویژگی‌های اصلی آن

آزادسازی قیمت‌ها

(هدفمندی یارانه‌ها، افزایش قیمت انرژی، حذف ارز ترجیحی، آزادسازی نرخ ارز)

خصوصی‌سازی و خصولتی‌سازی

واگذاری شرکت‌ها به

بخش خصوصی و نهادهای نظامی-امنیتی

بنیادها و شرکت‌های وابسته به دولت

نهادهای حکومتی

کوچک‌سازی خدمات عمومی



در آموزش، درمان، بیمه‌ها، مسکن، بازنشستگی
بازارمحور کردن رابطه کار-سرمایه
قراردادهای موقت، پیمانکاری، کاهش حمایت‌های قانونی
عدم توسعه نهادهای حمایتی
دقیقا برخلاف نسخه‌های اسکاندیناوی یا حتی اروپای شرقی
پیامدهای نتولیرالیسم برای کارگران
بی‌ثبات‌سازی بازار کار
قراردادهای موقت و سفید امضا
امروز حدود ۹۰٪ قراردادهای کار موقت یا فاقد امنیت شغلی هستند
تعدیل و حذف مواد حمایتی قانون کار
رشد پیمانکاری
کاهش پوشش و حمایت‌های بیمه‌ای
حذف اتحادیه‌های کارگری از مناسبات کارفرمایی و عدم پایبندی به قراردادهای دسته جمعی
پیامد
امنیت شغلی از بین رفته است
کاهش واقعی دستمزدها صور گرفته است
به‌ویژه پس از
(۱۳۸۹) هدفمندی یارانه‌ها
بحران ارزی ۱۳۹۷
(۱۴۰۱-۱۴۰۲) حذف ارز ترجیحی
پیامد
سطح زندگی کارگران از زیر خط فقر به خط بقا سقوط کرده‌اند
هزینه مسکن به تنهایی → ۵۰ تا ۷۰٪ درآمد را می‌بلعد



ارزش غذایی سفره‌ها به شدت کاهش یافته است
چند شغلگی به دلیل کافی نبودن دستمزدها عمومیت پیدا کرده است

افزایش فقر کارگری

در ایران، برخلاف بسیاری از کشورها، «کار کردن» لزوماً مانع از فقیر شدن نیست

بیش از نیمی از کارگران «فقیر شاغل» هستند

یعنی درآمدشان به خط فقر نمی‌رسد

پیامد

فروپاشی امنیت اقتصادی

کاهش امکان پس‌انداز

گرفتاری در چرخه فقر بین‌نسلی

سرکوب اتحادیه‌ها و نهادهای صنفی .

در نسخه‌های نئولیبرال، اغلب آزادی اتحادیه‌ها محدود می‌شود. در ایران اما حقوق اتحادیه‌های کارگری به کلی نفی می‌شود

اعتراضات کارگری عمدتاً امنیتی می‌شود

پیامدها

کارگران بدون «قدرت جمعی» در برابر دولت، بازار و کارفرما بدون هر حمایتی رها شده‌اند
نئولیبرالیسم بدون دموکراسی → حداکثر فشار بر کارگران

پیامدهای نئولیبرالیسم برای طبقه متوسط

طبقه متوسط در ایران بیشترین تغییر ساختاری را تجربه کرده است

کوچک شدن طبقه متوسط

در اثر

تورم

بی‌ثباتی ارزی

کاهش توان خرید

خصوصی‌سازی آموزش و درمان

طبقه متوسط از «نیروی فعال اجتماعی» به «گروه همواره در حال سقوط» تبدیل شده



هزینه‌های سنگین آموزش و درمان

خصوصی‌سازی آموزش

مدارس غیرانتفاعی

دانشگاه‌های شهریه‌محور

تضعیف آموزش عمومی

خصوصی‌سازی درمان

خدمات درمانی گران

بیمه ناکارآمد

پیامد

طبقه متوسط مجبور به کاهش مصرف ضروریات

بدهکار شدن خانوارها

مهاجرت فکری و فرار مغزها

بیکاری و ناامنی شغلی در میان تحصیل‌کرده‌ها

نئولیبرالیسم در ایران دانشگاه‌ها را گسترش داد، اما بازار کار متناسب رشد نکرد

نتیجه

بیکاری گسترده تحصیل‌کردگان

مهاجرت نیروهای متخصص

«ایجاد طبقه متوسط سرخورده

فروپاشی رؤیای خانه‌دار شدن .

:تورم مسکن + سیاست‌های رهنی بازارمحور

خانه‌دار شدن به کالایی لوکس تبدیل شد

(برای بسیاری از طبقه متوسط غیرممکن)

پیامد



نارضایتی عمیق طبقاتی
تعویق ازدواج و کاهش باروری
سستی ستون‌های فرهنگی و اجتماعی
پیامدهای نئولیبرالیسم بر زحمتکشان و حاشیه‌نشینان
این قشر شامل
کارگران غیررسمی
دست‌فروشان
کودکان کار
مهاجران داخلی
حاشیه‌نشینان شهرها
گسترش حاشیه‌نشینی .
در اثر
رشد قیمت مسکن
کاهش قدرت خرید
مهاجرت از روستاها
ضعف شبکه حمایت اجتماعی
حاشیه‌نشینی در ایران به ۱۲-۱۵ میلیون نفر رسیده
گسترش اقتصاد غیررسمی .
نئولیبرالیسم در ایران مقررات‌زدایی ناقصی ایجاد کرد
میلیون‌ها نفر وارد اقتصاد غیررسمی و بی‌ثبات شدند
کارگری روزمزد
دست‌فروشی
کار بدون بیمه
مشاغل نامطمئن
پیامد



عدم امنیت شغلی
عدم بیمه و بازنشستگی
خطر آسیب پذیری در بحران‌ها

فقر بین نسلی

برای این قشر

دسترسی به آموزش کیفی - بسیار پایین

دسترسی به درمان → محدود

فرصت‌های شغلی → محدود

نتیجه

بازتولید فقر در نسل بعد

ریشه ساختاری پیامدها؛ چرا نئولیبرالیسم در ایران چنین نتیجه‌ای داد؟ .

ساختار رانتی (اقتصاد نفتی)

با شعار پررنگ و لعاب رقابت، رانت ایجاد کردند

خصوصی‌سازی و خصولتی سازی راه انداختند

دارایی‌های عمومی به «بازیگران قدرتمند» واگذار شد

بازار آزاد بدون نهادهای نظارتی

نتیجه

تورم

رکود

بیکاری

ناابرابری

دولت کوچک نشد فقط «خدمات عمومی» کوچک شد

اما ساختار امنیتی و دیوانسالاری بزرگ ماند

جمع‌بندی نهایی

:برای کارگران



سقوط امنیت شغلی
کاهش شدید دستمزد واقعی
افزایش فقر
سرکوب تشکله‌ها
بی‌ثبات‌سازی زندگی
برای طبقه متوسط
کوچک شدن
افت درآمد واقعی
افزایش هزینه‌های درمان و آموزش
بحران مسکن
مهاجرت گسترده
ناامیدی نسبت به آینده
برای زحمتکشان و حاشیه‌نشینان
فقر پایدار
حاشیه‌نشینی گسترده
اقتصاد غیررسمی
ناتوانی در دسترسی به خدمات عمومی
آسیب‌پذیری شدید اجتماعی

دخالت نظامی خارجی، خطرناک، زیانبار و اسارت‌آور است

صادق





یکی از مجریان تلویزیونی که از بازگشت دیکتاتوری و سلطنت مطلقه و حمایت از دخالت نظامی امریکا و اسرائیل برای آماده کردن سلطنت رضا پهلوی از هیچ کاری فروگذار نمی کند، روز گذشته در کلیپی که در یوتوب از او پخش شد، از هواداران سلطنت در خارج از کشور که پرچم های امریکا و اسرائیل را در تظاهرات خود حمل می کردند، خواسته است به دلیل عدم حمله و خلف وعده ترامپ و ناتانیاهو به ایران دیگر پرچم آنان را در تظاهراتشان حمل نکنند.

از طرز واکنش این مجری سرشناس چنین بر می آید که ایشان و بقیه سلطنت طلبان تهدید ترامپ به رژیم حاکم بر ایران را جدی گرفته بودند، که حالا باعث یاس و ناامیدی شان شده است و توجه نداشتند که جناب رئیس جمهور قدر قدرت امریکا ساعت به ساعت نظر خود را عوض می کند و اگر سودی برایش نداشته باشد، تصمیمات خود را تغییر می دهد.

برای مثال در مورد وعده "اعتراضات تان را ادامه دهید کمک در راه است" که رضا پهلوی هم آنرا چند بار تکرار کرد و تلویزیون های اینترنتی و منو تو نیز شب و روز آنرا تکرار کردند و مفسران داغتر از کاسه آتش شان، تفسیرهای آنچنانی از آن کردند که بیا و ببین، آقای رئیس جمهور سه بار تغییر موضع داد.

از این که بگذریم ترامپ انصافا یک تفاوت بارز با روسای جمهور اسبق امریکا دارد که آن نییچیدن تصمیمات و سیاستهای امپریالیستی خودش در کاغذ کادو است. خصوصیتی که از دید مردم امریکا و جهان پنهان نمانده است.

نمونه اش همین قضایای، گرین لاند، باج گیری از زلنسکی مقابل دوربین خبرنگاران، ادعای ارضی نسبت به کانادا، کانال پاناما، رفتار با برنده ونزوایی جایزه صلح نوبل، تحقیر و تهدید رهبران اروپایی بر سر قضیه گرینلاند و غیره است.

او بر خلاف سیاستمداران امریکایی اهدافی را که در سر دارد رک و پوست کنده می گوید و نهایت سعی خود را می کند که آنرا با زور و قلدری هم اگر شده عملی کند. هر جا هم که پیش رفت تغییر تاکتیک می دهد. از کسی که با نزدیکترین متحدان خود مانند آنچه که روز گذشته در داوس رخ داد رفتار می کند، نباید انتظار داشت که عقل خودش را دست رضا پهلوی بدهد.

آیا دخالت نظامی ترامپ به نفع جنبش انقلابی مردم ایران است؟

به نظر من مفید که نیست هیچ، زیانبار و علیه جنبش است و می تواند گزک به دست رژیم برای سرکوب شدید تر بدهد و دامنه جنبش را محدود و پروسه آنرا طولانی کند و حتی باعث جنگ داخلی در کشور شود. به فرض اینکه دخالت نظامی نتیجه بدهد، در آن صورت نیز باعث تامین اهداف جنبش که برقراری آزادی و عدالت است نخواهد شد و یک نظام دیکتاتوری را جایگزین نظام استبدادی فقهاتی خواهد کرد و هزینه های دخالت نظامی را مردم ایران باید بپردازند.

جنبش انقلابی مردم بدون دخالت نظامی آسانتر می تواند رژیم را سرنگون سازد. از همین رو رضا پهلوی و طرفداران احیای دیکتاتوری سلطنتی در واقع هزینه های جنبش را با دعوت غلط خود از مداخله نظامی امریکا افزایش می دهند در کنار رژیم نقش ضد انقلاب را بازی می کنند.



عجیب نیست که هر وقت حتی صحبت از اقدام نظامی خارجی پیش کشیده می شود جنبش های اعتراضی نیز برای مدتی افت و یا از پیشرفت باز می مانند. دخالت نظامی خارجی به غیر از اینکه خطر جنگ داخلی را در پی دارد و اکثر مردم کشور مخالف آن هستند، در نهایت رژیم سلطنتی مطلقه را می تواند جانشین رژیم فقهاتی مطلقه نماید. در چنین صورتی تغییری اساسی به نفع مردم خاصه زحمتکشان رخ نخواهد داد و استثمار و بی عدالتی اگر بدتر نشود بهتر نخواهد شد. بیش از دو دهه است که اعتراضات کارگران برای بهبود شرایط شغلی و معیشتی و علیه، سرکوب، استبداد و بی عدالتی سال به سال افزونتر شده است، دخالت نظامی و جابجایی یک نظام دیکتاتوری استثمارگر با نظامی مشابه نه تنها به سود حقوق و منافع کارگران و زحمتکشان نیست، بلکه هزینه های تازه ای را به کشور تحمیل می کند که کارگران و مردم عادی باید جور آن را بکشند. انقلاب و رسیدن به دموکراسی و عدالت و برابری با مداخلات کشورهای امپریالیستی که کارنامه سیاهی دارند و جنایات و جنگ های بیشمار را در جهان رقم زده اند تامین شدنی نیست. انقلاب و آزاد کردن کشور از چنگال استبداد سیاه مذهبی و فقهاتی کار خود مردم ماست. دخالت نظامی خارجی رسیدن مردم به نتیجه را دشوارتر و مبارزه مردم را از مسیر درست منحرف می کند

زنده باد همبستگی کارگران!

متحد و متشکل علیه سیاستهای شوک درمانی و ریاضت کشانه حکومت مبارزه باید کرد!

مبارزات کارگران، دیروز، امروز و چشم اندازها

بهروز فدایی



بخش دوم

اگر مبارزات کارگری دوران پهلوی را نقطه ای «تجربه اندوزی در شرایط سرکوب دولتی» بدانیم، دوران جمهوری اسلامی را باید مرحله ای «تداوم سرکوب، اما با تغییر گفتمان، ابزارها و بازیگران» تلقی کرد. یعنی صورت بندی قدرت عوض شد، اما مسئله ای استقلال تشکلهای کارگری و حق سازمان یابی همچنان حل نشده باقی ماند. برای روشن تر شدن موضوع، می شود روند را در چند مقطع و محور بررسی کرد

سالهای آغازین جمهوری اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۶۰): امید، شور انقلابی و حذف تدریجی



الف) اوج گیری مشارکت کارگری

در ماه های نخست پس از انقلاب، کارگران به یکی از فعال ترین نیروهای اجتماعی تبدیل شدند. شوراهای کارگری در کارخانه ها و مراکز تولیدی شکل گرفتند. مطالبات صنفی (دستمزد، امنیت شغلی، مدیریت تولید) با مطالبات سیاسی (کنترل کارگری، عدالت اجتماعی) درهم تنیده شد. این مرحله را می توان اوج «خودسازمان یابی کارگری» در تاریخ معاصر ایران دانست.

ب) حذف شوراهای مستقل

اما این وضعیت پایدار نماند. با تثبیت قدرت سیاسی شوراهای مستقل یا منحل شدند یا تحت کنترل نهادهای حکومتی درآمدند. نیروهای چپ و فعالان مستقل کارگری سرکوب، بازداشت یا حذف شدند. تجربه تاریخی مهم نظام سیاسی جدید نیز، مانند رژیم پهلوی، تشکل مستقل کارگری را تهدیدی برای تمرکز قدرت می دید؛ با این تفاوت که این بار سرکوب با مشروعیت ایدئولوژیک و مذهبی توجیه می شد.

دهه ۱۳۶۰: جنگ، امنیتی شدن و انجماد جنبش کارگری

الف) اولویت جنگ و سرکوب سازمان یافته

جنگ ایران و عراق، فضای امنیتی شدیدی ایجاد کرد. هرگونه اعتراض کارگری به عنوان «اخلال در جبهه داخلی» تلقی می شد؛ اعتصاب عملاً جرم امنیتی محسوب می شد.

در این دوره، طبقه کارگر به شدت غیرفعال و پراکنده شد.

ب) جایگزینی تشکلهای حکومتی

نهادهایی مانند

شوراهای اسلامی کار

خانه کارگر

به عنوان نماینده «رسمی» کارگران معرفی شدند، اما

استقلال نداشتند



نقش‌شان بیشتر کنترل و مدیریت نیروی کار بود تا دفاع از منافع آن

تفاوت با پهلوی

در جمهوری اسلامی، تشکلهای کارگری نه صرفاً ممنوع، بلکه «جذب و بی‌خطر سازی» شدند

دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰: بازگشت تدریجی اعتراضات صنفی

الف) تأثیر سیاست‌های تعدیل و خصوصی‌سازی

با اجرای سیاست‌های نئولیبرالی

قراردادهای موقت گسترش یافت

امنیت شغلی کاهش یافت

فاصله طبقاتی افزایش پیدا کرد

این شرایط، زمینه‌ی بازگشت تدریجی اعتراضات کارگری را فراهم کرد

ب) ظهور هسته‌های مستقل کارگری

در این دوره شاهد شکل‌گیری دوباره‌ی تشکلهای و اعتراضات مستقل بودیم، از جمله

سندیکای شرکت واحد

سندیکای نیشکر هفت‌تپه

اعتراضات معلمان، پرستاران و بازنشستگان

این مبارزات

عمدتاً صنفی بودند؛

اما به سرعت به مسئله‌ی «حق تشکل مستقل» گره می‌خوردند

تجربه تاریخی تازه

کارگران آموختند که حتی مطالبات حداقلی صنفی، بدون تشکل مستقل، امکان تحقق ندارد

دهه ۱۳۹۰ تا امروز: گسترش اعتراضات، اما بدون نهاد پایدار

الف) فراگیری اعتراضات کارگری

در سالهای اخیر

اعتراضات کارگری گسترده‌تر، سراسری‌تر و رادیکال‌تر شده‌اند؛



مسائل معیشتی (حقوق معوقه، تورم، بیکاری) محرک اصلی بوده‌اند.

ب) تداوم ضعف سازمان‌یابی

با وجود گسترش اعتراضات

تشکل‌های مستقل هنوز غیرقانونی‌اند؛

فعالان کارگری با احکام سنگین قضایی مواجه می‌شوند؛

اعتراضات اغلب مقطعی و تدافعی باقی می‌مانند

شباهت با پهلوی

اعتصاب و اعتراض وجود دارد، اما نهاد مستقل و پایدار شکل نمی‌گیرد

مهم‌ترین تغییرات و تحولات نسبت به دوران پهلوی

تفاوت‌ها

گفتمان رسمی از «توسعه و مدرنیزاسیون» به «عدالت اسلامی» تغییر کرد؛

سرکوب، نرم‌تر و حقوقی امنیتی‌تر شد؛

تشکل‌های حکومتی به جای ممنوعیت کامل تشکل‌ها قرار گرفتند

شباهت‌ها

عدم تحمل تشکل مستقل کارگری

سیاسی‌شدن سریع مطالبات صنفی

استفاده از ابزار امنیتی برای مهار اعتراضات

جمع‌بندی نهایی

جنبش کارگری در جمهوری اسلامی، وارث تجربه‌ی تاریخی دوران پهلوی است، اما با شرایطی پیچیده‌تر مواجه شده است. اگر در دوران پهلوی مشکل اصلی ممنوعیت تشکل بود، در جمهوری اسلامی مسئله‌ی اصلی کنترل، بی‌اثرسازی و امنیتی‌کردن تشکل‌ها است.

نتیجه این روند

اعتراضات کارگری گسترده اما ناپایدار

آگاهی طبقاتی رو به رشد

و تداوم یک خلأ تاریخی: نبود تشکل‌های مستقل، فراگیر و پایدار کارگری



به همین دلیل، مبارزات کارگری امروز ایران را می‌توان ادامه‌ی همان مسیر ناتمام تاریخی دانست که از دوران پهلوی آغاز شد و هنوز به نقطه‌ی تثبیت نهادی و دموکراتیک نرسیده است.

از مبارزه کارگران قراردادی و پیمانی برای لغو کار پیمانی و قرارداد های اسارتبار موقت حمایت کنیم!

همه با هم برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگری متحدانه مبارزه کنیم!



نابود باد بندگی، زنده باد زندگی

روزهای سختی را می‌گذرانیم. سایه‌ی مرگ هنوز از سرمان کنار نرفته و جان‌های بسیاری از ما گرفته شده است. به خودمان تسلیت می‌گوییم؛ برای جان‌های از دست‌رفته، برای شیون مادران و پدران، برای خواهران و برادران بهت‌زده‌ای که در میان گل‌های پرپر شده، به دنبال عزیزانشان می‌گردند.

دل‌هایمان گرفته، صداهايمان در بغض گم شده و ناباورانه به آنچه رخ داده می‌نگریم. جان‌های شیرینی که رفتند، باور کنید که زندگی حق ماست

ما مخالف هر آن چیزی هستیم که خود را برتر از دیگران می‌داند؛

مخالف بندگی،

مخالف فقر،

مخالف تبعیض،

مخالف نابرابری، ستم و استثمار،

مخالف سرکوب، زندان و اعدام و اختناق،

مگر ما چه می‌خواهیم؟ داشتن آزادی و خواست رفاه عمومی و همگانی جرم است؟

مگر خواست بهداشت و درمان رایگان جرم است؟

مگر تحصیل رایگان و همگانی جرم است؟

مگر داشتن حق کار جرم است؟



مگر داشتن مسکن مناسب جرم است؟

آیا داشتن جامعه‌ای که زن و مرد، در کنار هم و با هم، آزاد باشند و از حقوق برابر برخوردار شوند جرم است؟
آیا گفتن این‌که همه‌ی ما انسان هستیم و نباید نعمت‌ها و ثروت‌های موجود در اختیار عده‌ای خاص قرار گیرد جرم است؟

آیا داشتن عقیده و اندیشه جرم است؟

ما حق داریم زندگی کنیم و هیچ‌کس حق ندارد ما را بنده‌ی خود کند

یاد عزیزان از دست‌رفته گرامی باد

نابود باد بندگی، زنده باد زندگی

خواست ما بندگی نیست

خواست ما زندگی است

سندیکای نیشکر هفت تپه



جان باختن علیرضا (باسین) انصاریفر یک هفته پس از شلیک مستقیم گلوله

علیرضا_انصاریفر معلم و کارمند آموزش و پرورش با مدرک کارشناسی ارشد روانشناسی، روز ۱۸ دی‌ماه در منطقه مارلیک با شلیک مستقیم گلوله جنگی به سر به شدت مجروح شد و پس از یک هفته کما جان باخت.

این معلم ۳۷ ساله و مجرد بود. گفته می‌شود عوامل سپاه مانع اهدای اعضای بدن او شدند و اعلام کرده اند برای تعیین نوع سلاح و کالبدشکافی باید مبلغی تحت عنوان «حق تیر» پرداخت شود





متین_مرادیان، از کادر درمان بیمارستان امامرضا در مشهد، روز ۲۷ دی‌ماه با یورش نیروهای امنیتی به # منزل شخصی‌اش بازداشت شده است.

به گفته منابع مطلع، ماموران امنیتی با ورود به خانه متین مرادیان، او را بازداشت و از محل منتقل کرده‌اند. تا کنون هیچ توضیح رسمی درباره دلیل بازداشت یا اتهامات احتمالی علیه این عضو کادر درمان منتشر نشده است.



پزشک به‌جای مجرم

حکم اعدام برای درمان؛ جان دکتر علیرضا گلچینی در خطر است

علیرضا_گلچینی، جراح و پزشک ساکن قزوین، صرفاً به دلیل انجام وظیفه انسانی و حرفه‌ای خود و درمان # معترضان زخمی، با حکم اعدام از سوی جمهوری اسلامی مواجه شده و در انتظار اجرای آن قرار دارد.

بر اساس گزارش‌ها، اتهام منتسب به دکتر گلچینی نه اقدام خشونت‌آمیز، بلکه ارائه کمک‌های پزشکی به شهروندان مجروح در جریان سرکوب‌هاست؛ اقدامی که مطابق اصول بنیادین پزشکی و تعهدات انسانی انجام شده و به هیچ‌وجه جرم محسوب نمی‌شود. با این حال، دستگاه قضایی با امنیتی‌سازی طبابت، می‌کوشد درمان‌گران را نیز به بخشی از ماشین سرکوب تبدیل کند.

پرونده دکتر علیرضا گلچینی نمونه‌ای آشکار از مجرمانگاری درمان، تهدید مستقیم جان پزشکان و نقض فاحش حقوق بشر است. مسئولیت کامل جان او بر عهده نهادهای امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی است. جامعه جهانی، نهادهای پزشکی و سازمان‌های حقوق بشری باید فوراً برای توقف اجرای حکم و حفاظت از جان این پزشک اقدام کنند.



«از کشتار ما تا تولد یک «ما»

محمد مالجو



چرا یک کشتار در برهه‌ای به پایان اعتراض می‌انجامد و در برهه‌ای دیگر به آغاز یک تاریخ تازه؟

دی‌ماه ۱۴۰۴ احتمالاً از آن لحظه‌هایی است که خون از خیابان فراتر خواهد رفت و به حافظه جمعی راه خواهد یافت. تا پیش از آن، رنج‌ها بیش‌تر در تجربه‌های شخصی جریان داشتند و کم‌تر به شکلی مشترک احساس می‌شدند. هر کس بار سنگین زندگی خود را به تنهایی می‌کشید: تورم، بیکاری، فقر، تحقیر، طرد، حذف، فرسودگی. اما اکنون که گلوله‌ها سخن گفته‌اند، این دردهای منفرد به احتمال قوی در هم تنیده خواهند شد و ماده خام شکل‌گیری روایت یا روایت‌هایی مشترک را فراهم خواهند کرد. بخش‌های وسیعی از جامعه ناگهان دریافته‌اند که مسئله فقط نان نیست، فقط آزادی نیست، بلکه شأن انسانی است که آماج گلوله قرار گرفته است.

قدرت با خشونت خواست سکوت بخرد. اما خشونت، اکنون که عریان‌تر از پیش شده، سکوت نساخته، معنا آفریده. ترس اولیه اکنون به اندوه بدل شده، اندوه کنونی در حال دگردیسی به خشم اخلاقی است، و خشم اخلاقی احتمالاً به آگاهی تبدیل خواهد شد. روایت گلوله‌خورده‌ها اکنون فقط خبر نیست، سند است، سندی علیه نظامی که می‌خواسته خود را طبیعی و تغییرناپذیر جلوه دهد.

اما همین معناآفرینی خشونت، همزمان، نیرویی عاطفی آزاد می‌کند که می‌تواند یا به آگاهی اخلاقی بینجامد یا به انفجار انتقام. خشونت، در دی‌ماه، فقط از سوی حکومت سخن نگفت. فراخوان‌هایی برای انتقام، برای حمله، برای پاسخ خشن به خشونت حاکم نیز در فضای عمومی پیچید. این صداها، هرچند از دل خشم زاده شده بودند، جامعه را در برابر دو مسیر قرار دادند: یکی مسیر تبدیل رنج به نیروی جمعی آگاهانه، دیگری مسیر لغزش به چرخه‌ای که خون را یگانه زبان سیاست می‌کند. بسیاری دریافته‌اند که اگر اعتراض به منطق گلوله با منطق گلوله پاسخ داده شود، آنچه از دست می‌رود نه فقط جان‌ها بلکه همان برتری اخلاقی است که سرکوب و سرکوب‌گر را رسوا می‌کند. حکومت خواست بدن‌ها را پراکنده کند، اما احتمالاً حافظه‌ای مشترک آفرید. به احتمال قوی، نام‌ها بر دیوارها خواهند نشست، سوگواری‌ها به مدرسه آگاهی بدل خواهند شد، و مردم خود را نه تماشاگر بلکه حاملان یک سرنوشت مشترک خواهند دید. از دل همین خودآگاهی است که احتمالاً پیوندهای تازه شکل بگیرند: همیاری، همدلی، همراهی، همبستگی، شبکه‌هایی که آرام اما پیوسته قدرت را فرسایش خواهند داد.

اکنون که خون در ابعاد بی‌سابقه ریخته شده است، نظم موجود در قیاس با قبل هر چه کم‌تر طبیعی و پذیرفتنی به نظر می‌رسد و بیش از همیشه به پرسش کشیده می‌شود. مشروعیت سیاسی حکومت در نگاه بخش بزرگی از جامعه بیش‌ازپیش آسیب دیده، زیرا مرز میان حاکمیت و مردم با خونی پررنگ‌تر از همیشه ترسیم شده است. حتی ساکت‌ترین شهروندان نیز دریافته‌اند وقتی گلوله، حتی در برابر خطا و بی‌قانونی، جای پاسخ حقوقی را می‌گیرد، قانون دیگر پناه و محافظ نیست بلکه مرزهایش با خشونت، بیش‌ازپیش، فروریخته است.

دی‌ماه ۱۴۰۴ زخمی است باز، زخمی خون‌چکان، اما درست در دل همین خون است که چشم‌های جامعه گشوده‌تر شده. آتش خشونت پرده‌ها را سوزانده و چهره قدرت را عریان‌تر کرده. بسیاری آموختند که رنج می‌تواند به آگاهی بدل شود. اما این آتش به همان اندازه روشنایی آورده که خطر سوختن را نیز: اگر خشم



مهار نشود، می‌تواند همان نوری را که زاده است ببلعد و جامعه را دوباره در تاریکی فرو ببرد. خشونت می‌تواند آگاهی بیافریند اما پاسخ خشونت با خشونت می‌تواند همان آگاهی را بسوزاند.

پاسخ پرسش آغازینی که پیش کشیدم همین است: کشتار آن‌گاه به آغاز تاریخ تازه بدل می‌شود که مردم در خون ریخته‌شده حقیقت قدرت را ببینند اما اجازه ندهند با خشم به آینه همان منطق سرکوب بدل شوند. اگر این خون به کینه و انتقام نینجامد و به آگاهی راه ببرد، از دل کشتار می‌توان تولد یک «ما»ی زنده و هم‌بسته را دید.



احضار کوکب بداغی، فعال صنفی معلمان خوزستان، به نهاد امنیتی

امروز دوشنبه ۶ بهمن ۱۴۰۴، نیروهای امنیتی با یورش به منزل کوکب بداغی، فعال صنفی معلمان خوزستان، ضمن ضبط تلفن همراه وی، با ابلاغ احضاریه‌ای او را به اداره اطلاعات فراخواندند.

این اقدام در حالی صورت می‌گیرد که نیروهای امنیتی پس از سرکوب سیستماتیک معترضان در روزهای اخیر، با موجی از بازداشت‌ها و احضار فعالان صنفی و مدنی، در تلاش‌اند از شکل‌گیری هرگونه اعتراض جلوگیری کنند.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ضمن اعلام حمایت از خانم بداغی و دیگر فعالان، این اقدامات را تداوم سیاست‌های سرکوبگرانه حاکمیت می‌داند؛ سیاست‌هایی که به‌جای پاسخ‌گویی به مطالبات به‌حق مردم، صرفاً بر ابزار سرکوب تکیه دارد.



بر اساس مرکز آمار تورم نقطه‌ای دی ماه به ۶۰ درصد رسید

رسانه‌های ایران روز یکشنبه پنجم بهمن به نقل از مرکز آمار گزارش دادند که نرخ تورم سالانه نقطه به نقطه در دی‌ماه به رقم کم‌سابقه ۶۰ درصد رسیده که در مقایسه با ماه قبل، ۷٫۴ واحد درصد افزایش داشته است.

بر اساس این گزارش، تورم نقطه به نقطه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در ماه گذشته ۸۹٫۹ درصد ثبت شده و رسانه‌ها می‌گویند بخشی از این رشد سرسام‌آور ناشی از اثر حذف ارز ترجیحی بوده است. این در حالی



است که مسئولان دولت مسعود پزشکیان پیش از اقدام به حذف این نوع ارز که برای واردات کالاهای اساسی در نظر گرفته شده بود، آثار تورمی شدید را انکار می‌کردند.

مرکز آمار اعلام کرده میزان تورم ماهانه ۷,۹ درصد بوده است. تورم ماهانه برای گروه‌های عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات»، ۱۳,۷ درصد و برای گروه عمده «کالاهای غیرخوراکی و خدمات»، ۴,۴ درصد اعلام شده است.

این گزارش نرخ تورم سالانه را نیز ۴۴,۶ درصد اعلام کرده که نسبت به ماه آذر، ۲,۴ واحد درصد افزایش یافته است.



معلم از سراسر کشور: اگر سکوت کنیم، فردا پاسخی نخواهیم داشت ۵۵۵

نفر از معلمان ایران در بیانیه‌ای ضمن حمایت از اعتراضات مردمی دی‌ماه، اعلام کردند که بحران کشور ۵۵۵ ریشه‌ای و ساختاری است و بدون تغییر بنیادین نظام جمهوری اسلامی، مشکلات معیشتی و اجتماعی حل نخواهد شد.

این معلمان از همکاران خود خواستند با شیوه‌های مدنی و مسئولانه در کنار مردم بایستند و از سرکوب و خشونت پرهیز کنند.



اکنون ما چه هستیم؟ خیزش پیش رو و بحثی در جست‌وجوی خود ما در تاریخ

اسد سیف

فریدریش شیلر، تنها چند روز پیش از فتح باستیل، در مه ۱۷۸۹، در سخنرانی خود درباره تاریخ جهان‌شمول، پرسشی را طرح می‌کند که به هسته مدرنیته نظر دارد: اکنون ما چه هستیم؟ در منطق شیلر، پرسش «اکنون ما چه هستیم؟» یک پرسش ایستا نیست، بلکه لحظه‌ای انتقادی برای خودآگاهی تاریخی انسان



او این پرسش را در دل یک زنجیرهٔ مدرن است. به تعبیر او انسان می‌تواند بیش از آن چیزی باشد که هست پرسش‌های فلسفی-تاریخی و در پیوند با آن‌ها بیان می‌کند، از جمله: از کجا آمده‌ایم؟ چه مسیر تاریخی‌ای را پیموده‌ایم؟ و به کجا می‌توانیم برسیم؟

این پرسش، نزد شیلر، نه توصیفی ساده از وضع موجود، بلکه پرسشی خودآگاهانه و فلسفی دربارهٔ جایگاه انسان مدرن در روند تاریخ است. او بلافاصله تأکید می‌کند که پاسخ این پرسش را باید در «تاریخ عمومی جست‌وجو کرد؛ مفهومی که شیلر در درس‌گفتار مهم خود «تاریخ عمومی» (*Universalgeschichte*) «جهان چیست و به چه کار می‌آید؟» بسط داده است. همین افق فکری است که می‌تواند برای «من» ایرانی در این بزنگاه تاریخی نیز قابل تأمل باشد.

آیا با توجه به رویدادهای جاری در ایران، مجاز نیستیم این پرسش شیلر را پیش روی خود بگذاریم و بپرسیم: اکنون ما، یعنی «ما»ی ایرانی، چه هستیم؟

پرسش شیلر، «اکنون ما چه هستیم؟»، در شرایط امروز ایران نیز به شکلی ملموس و حیاتی بازتاب می‌یابد. جنبش‌های اجتماعی، بحران‌های سیاسی و اقتصادی، تغییرات فرهنگی و تنش‌های هویتی، محصول روندی تاریخی‌اند که فهم آن برای ارزیابی «اکنون» ضروری است. این پرسش، ما را به خودشناسی جمعی فرا می‌خواند: بررسی اینکه چه ارزش‌ها، باورها و کنش‌هایی اکنون «بدیهی» تلقی می‌شوند و چه بخشی از آن‌ها میراث تاریخی و اجتماعی ماست. در جهانی که شتاب رسانه‌ها و فشارهای سیاسی تاریخ را به ابزاری برای داورهای لحظه‌ای بدل کرده، بازگشت به این پرسش می‌تواند از اکنون‌زدگی و استفاده ابزاری از گذشته جلوگیری کند و امکان اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه و مسئولانه برای آینده‌ای جمعی و متفکرانه را فراهم آورد.

پرسش «اکنون ما چه هستیم؟» فرصتی برای بازشناسی تاریخی، خودشناسی جمعی و گشودن افق عملی برای آینده فراهم می‌آورد. این پرسش ما را به تحلیل تاریخی رفتارها، ارزش‌ها و کنش‌ها فرا می‌خواند و از داورهای سطحی و مصرفی زمان حال جلوگیری می‌کند، تا تصمیم‌ها و اقدام‌ها بر اساس فهمی عمیق و انتقادی صورت گیرد.

از نظر شیلر، «اکنون» بدون «گذشته» قابل فهم نیست. «ما»ی اکنون، محصول تصادفی لحظه حاضر نیست، بلکه نتیجهٔ زنجیره‌ای از کنش‌ها، شکست‌ها، پیشرفت‌ها و تضادهای تاریخی است. از این رو، شناخت وضعیت کنونی انسان، جامعه یا عقل مدرن، تنها از طریق بررسی روند کلی تاریخ ممکن می‌شود، نه از راه تجربه‌های فردی یا مشاهدات پراکندهٔ روزمره.

در نگاه شیلر، تاریخ عمومی به مثابه تاریخ آزادی فهم می‌شود. تاریخ، صرفاً فهرستی از پادشاهان و جنگ‌ها نیست، بلکه روایت تدریجی آگاهی انسان از آزادی خویش است. پرسش «ما چه هستیم؟» در نهایت به این پرسش فروکاسته می‌شود که: انسان تا چه حد از قید طبیعت، جهل، استبداد و سنت رها شده است؟ و عقل و اخلاق چه جایگاهی در سامان اجتماعی یافته‌اند؟ طرح این پرسش‌ها برای آن است که بر خود آشکار کنیم چگونه - و آیا اصلاً - به مرحله‌ای از خودآگاهی تاریخی رسیده‌ایم.

آنچه اکنون تجربه می‌کنیم، نظامی جاودانه و مقدس نیست، بلکه برهه‌ای از یک روند تاریخی و گذرپذیر است. در این روند، مسئله توضیح یا توجیه گذشته نیست، بلکه فهم این نکته است که چگونه به این‌جا رسیده‌ایم. اگر این مسیر روشن شود، آن‌گاه می‌توان نسبت حال و آینده را نیز به گونه‌ای معنادار برقرار کرد.



از این منظر، تاریخ نزد شیلر به ابزاری برای خودشناسی جمعی بدل می‌شود؛ آینه‌ای که جامعه مدرن باید در آن به خود بنگرد. «ما» چیزی جز برآیند تاریخی کنش‌های انسانی نیستیم، و فهم «ما» بدون فهم تاریخ جهانی، توهمی بیش نیست. به بیان دیگر، وقتی شیلر می‌گوید پاسخ پرسش «اکنون ما چه هستیم؟» در تاریخ عمومی جهان نهفته است، منظورش این است که هویت انسان مدرن، جایگاه عقل، امکان آزادی و حتی بحران‌های زمانه، تنها در چارچوب یک فهم تاریخی کلی قابل درک‌اند. این سخن، هم‌زمان بیانی فلسفی، روشنگرانه و پیشانیقلابی است؛ بیانی که در آستانه انفجار تاریخی ۱۷۸۹، معنای خود را به‌طرزی عینی آشکار ساخت.

با نظر به رویدادهای امروز جهان و در این میان ایران، این پرسش دوباره پیش می‌آید: چه میزان از گذشته در اکنون نهفته است؟ آیا می‌توان تاریخ را به تأیید صرف روایت‌های مسلط زمانه حاضر فروکاست؟

زمان حال با ضرب‌آهنگ تند تیت‌های خبری در شتابی بی‌سابقه پیش می‌رود. گذشته، در این شتاب، به ابزاری مصرفی یا نشانه‌ای کمرنگ از تاریخی بدل می‌شود که می‌کوشد همه‌چیز را تابع روایت‌های شخصی و نیازهای لحظه‌ای کند. در چنین وضعیتی، نیروی روشنگر تاریخ تضعیف می‌شود و رویکرد تبارشناسانه، که مستلزم فاصله‌گیری انتقادی از اکنون است، جای خود را به نگاه‌های سطحی و تأییدگر می‌دهد.

تنها در فهم تبارشناسانه تاریخ است که امکان سنجش عادت‌ها، رفتارها و باورها فراهم می‌آید؛ جایی که حال به دیده شک نگریسته می‌شود، خاستگاه‌های نامرئی آن آشکار می‌گردند و بداهت‌هایش فرو می‌ریزند.

وقتی نگاه یک‌سره معطوف به حال و آینده‌ای نامعلوم باشد، میراث تاریخی ناگزیر به مصرفی حال‌گرایانه فروکاسته می‌شود ((präsentistisch)) (پرزنتیستی).

در گذار از جهان سنت، این روشنگری است که به تاریخ معنا می‌بخشد. تاریخ بشر بُعدی جهان‌شمول می‌یابد و می‌کوشد جایگاهی نو برای انسان در هستی تعریف کند. با عقب‌نشینی خدا، و سپس شاه و ارباب و صاحب، مسئولیت ساختن آینده به دوش خود انسان می‌افتد. در همین افق است که شیلر «می‌پرسد: «اکنون ما چه هستیم؟»

این پرسش نه از «کیستی» انسان، بلکه از «چیستی» او می‌پرسد؛ و با کنار نهادن تاریخ رستگاری، نگاه انسان را متوجه رنج، درد و امکان‌های زمینی دگرگونی می‌سازد.

در نگاه حال‌گرایانه به تاریخ، آن بخش از گذشته که با ارزش‌های لحظه ناسازگار است حذف می‌شود. تاریخ به میدانی برای کسب مشروعیت بدل می‌گردد و اسناد ارزش خود را از دست می‌دهند. در چنین فضایی، اخلاق نیز رنگ بازار می‌گیرد و تاریخ به صحنه آیین‌های خودسرزنش‌گرانه و کفاره‌پردازانه بدل می‌شود؛ جایی که تجربه‌های زیسته و پیچیدگی‌های تاریخی قربانی داورهای ساده‌ساز می‌شوند.

در برابر این وضعیت، رویکرد تبارشناسانه، آن‌گونه که نزد نیچه و سپس فوکو بسط می‌یابد، راه سوم است که می‌توان بر آن تأمل کرد. تبارشناسی نه بازگشت نوستالژیک به تاریخ کلاسیک است و نه تسلیم به اکنون‌زدگی پرزنتیستی. مسئله محوری آن، آشنا ساختن اکنون با خود خویش از راه واسطه‌گذاری تاریخ است.



میشل فوکو، در نوشتارهای تبارشناسانه خود، بدون ایمان به غایت‌مندی تاریخ و با تمرکز بر قدرت، گفتمان و بدن، می‌کوشد شرایط تاریخی شکل‌گیری «آنچه اکنون هستیم» را تحلیل کند. او اگرچه پرسش را در امتداد سنتی می‌گیرد که شیلر نیز به آن تعلق دارد، اما در یافتن پاسخ آگاهانه به صراحت به نیچه باز می‌گردد.

تبارشناسی، با گسستن سلسله‌مراتب میان گذشته و حال، آن‌ها را در رابطه‌ای انتقادی قرار می‌دهد. بداهت‌ها فرو می‌ریزند، عادت‌ها آشکار می‌شوند و اکنون، نه به مثابه ضرورت، بلکه به مثابه امکان فهم می‌شود. از این‌رو، تبارشناسی شکلی از روشن‌گری است؛ اما روشن‌گری‌ای بی‌داوری، بی‌موعظه و بی‌اطمینان به روایت‌های نهایی.

به تعبیر نیچه، «هنوز روشن نیست که چه چیزهایی روزی تاریخ خواهند شد؛ شاید گذشته هنوز تا حد زیادی کشف نشده باشد.» این سخن، بیش از هر چیز، درباره جست‌وجوی ما برای فهم خودمان صادق است.

و بدین‌سان، دگر بار به پرسش شیلر باز می‌گردیم: اکنون ما چه هستیم؟

۲

«اکنون ما چه هستیم و رهبری انقلاب ملی ایران

پرسش شیلر نه توصیفی، بلکه نقادانه-تاریخی است. شیلر نمی‌پرسد ما چه می‌خواهیم باشیم، بلکه با این چارچوب، می‌پرسد در وضعیت انحطاط یافته یا ازهم‌گسیخته‌ی اکنون، به چه سوژه‌ای بدل شده‌ایم می‌توان رفتار و کنش سیاسی مدعیان رهبری انقلاب ایران را نیز نه صرفاً در سطح فردی، بلکه به منزله‌ی نشانه‌ای از وضعیت آگاهی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اکنون تاریخی توضیح داد.

در منطق شیلری، «اکنون» لحظه‌ای است که وحدت میان عقل، اخلاق و سیاست از هم گسسته است. جامعه نه در وضعیت اطاعت سنتی است و نه به خودآیینی عقلانی دست یافته. اگر این وضعیت را به ایران امروز تعمیم دهیم، با وضعیتی روبه‌رو هستیم که: نظام سیاسی مشروعیت خود را از دست داده، اما بدیل سیاسی نهادینه و خودآگاه نیز شکل نگرفته است.

رفتار مدعیان رهبری جنبش دقیقاً در این تعلیق تاریخی معنا می‌یابد: برای نمونه رضا پهلوی نه نماینده‌ی یک پروژه‌ی سیاسی منسجم است، نه صرفاً یک کنشگر نمادین بی‌اثر. او در حد فاصل این دو حرکت می‌کند. «اکنون» در چنین موقعیتی به مثابه وضعیت تعلیق درمی‌آید.

در نهایت، اگر از شیلر بپرسیم «اکنون ما چه هستیم؟»، پاسخ شاید این باشد: ما جامعه‌ای هستیم که هنوز میان نوستالژی، خشم، اخلاق‌گرایی و سیاست در نوسان است. و رضا پهلوی نه علت این وضعیت، بلکه آینه‌ی آن است. رفتار او بیش از آنکه راه‌حل باشد، تشخیص است: تشخیص فقدان پروژه، فقدان سازمان، و فقدان افق مشترک.

او پاسخ به پرسش «چه باید کرد؟» نیست، بلکه سند زنده‌ی این واقعیت است که ما هنوز به پرسش بنیادی‌تر شیلر پاسخ نداده‌ایم: ما در اکنون تاریخی خود، دقیقاً چه هستیم؟

۳



اکنون ما چه هستیم؟

رضا پهلوی و منطق سوژه‌های معلق در انقلاب‌های ناکام

پرسش بنیادین فریدریش شیلر – «اکنون ما چه هستیم؟» – نه پرسشی اخلاقی صرف است و نه توصیفی خنثی؛ بلکه پرسشی نقادانه-تاریخی درباره وضعیت سوژگی در لحظه‌های بحرانی تاریخ است. شیلر این پرسش را در لحظه‌ای طرح می‌کند که نظم کهنه فرو ریخته، اما نظم نو هنوز زاده نشده است. در چنین شکافی، کنشگران سیاسی اغلب نه به منزله حاملان آینده، بلکه به مثابه نشانه‌های بحران اکنون ظاهر می‌شوند.

در ایران امروز نیز، رفتار و موقعیت رضا پهلوی را می‌توان در همین افق فهم کرد: نه به عنوان رهبر یک پروژه انقلابی، بلکه به مثابه یکی از صورت‌بندی‌های خاص «سوژه معلق» در وضعیت انقلابی ناکامل. برای روشن شدن این جایگاه، مقایسه او با نقش‌های مشابه در انقلاب‌های ناکام از جمله با برخی چهره‌های نمادین در بهار عربی – راهگشاست.

منظور از انقلاب ناکام، برخلاف انقلاب شکست‌خورده، انقلابی است که آغاز شده اما به خودآگاهی سیاسی نرسیده است. در این نوع انقلاب‌ها: نظم پیشین مشروعیت خود را از دست داده، اما نیروی اجتماعی جدید هنوز قادر به سازمان‌یابی، برنامه‌ریزی و اعمال قدرت نیست. در چنین شرایطی، خلأ رهبری با ظهور چهره‌هایی پر می‌شود که از نظر نمادین قابل شناسایی‌اند، اما از نظر ساختاری فاقد پشتوانه سازمانی و طبقاتی‌اند. این چهره‌ها نه رهبران کلاسیک انقلاب، بلکه میانجی‌های ناپایدار بحران هستند.

رضا پهلوی نیز در ایران امروز موقعیتی مشابه دارد. او مدعی‌ست که؛ حامل سرمایه نمادین تاریخی است، از زبان حقوق بشر و دموکراسی سخن می‌گوید، و همواره بر پرهیز از خشونت و نفی «رهبری فردی» تأکید می‌کند. در رفتار اما خود را «پدر ملت» می‌داند و رهبر جنبش. این موضع‌گیری‌ها اما، در عمل، او را به سوژه‌ای بدون اراده سیاسی مشخص بدل کرده است؛ کسی که به امید نیروهای خارجی رؤیای بازگشت به گذشته را در سر دارد.

در بسیاری از کشورهای بهار عربی نیز شاهد چهره‌هایی بودیم که صدایی بودند در میدان، اما قادر به تبدیل میدان به نهاد نشدند. در مصر، تونس و لیبی، فقدان سوژه سیاسی سازمان‌یافته باعث شد که: یا نظم کهنه بازتولید شود، یا هرج‌ومرج جای انقلاب را بگیرد.

رضا پهلوی، در این چارچوب، استثنایی بر قاعده نیست. او نماینده سیاست بدون خطر است، سیاستی که می‌خواهد محبوب بماند، اما از درک «اکنون» عاجز است و از تصمیم تاریخی می‌گریزد. بهتر گفته شود؛ در شرایطی است که اجازه می‌دهد تا دیگران برایش تصمیم بگیرند و راه نشان دهند. این دقیقاً همان وضعیتی است که شیلر آن را نشانه بحران «اکنون» می‌دانست.

این را نیز باید گفت که؛ رضا پهلوی خلاف انقلاب‌های تا کنونی در جهان، از انقلابی با صفت ملی سخن می‌گوید که رو به گذشته دارد، نه آینده. او می‌خواهد به سال ۵۷ بازگردد و دیکتاتوری پدر را به نظامی نو ادامه دهد. برای همین هواداران او با پرچم شیرخورشید نشان، پرچم ساواک، پرچم اسرائیل و آمریکا، «بازپس گرفتن ایران»، «جاوید شاه» و «مرگ بر خامنه‌ای» را شعار می‌دهند. آنان با دور زدن از جنبش «زن زندگی آزادی»، حتا آزادی زندانیان سیاسی را نیز نمی‌خواهند. آزادی‌های فردی و اجتماعی برایشان همانا



«مرگ بر سه مفسدین، ملا، چپی، مجاهد» معنای پذیر است. پنداری در دورنمای آنان هیچ شعاری که به خواست‌های زندگی اجتماعی مردم رابطه داشته باشد، وجود ندارد.

به یاد داشته باشیم که انقلاب سال ۵۷ نیز نگاه به گذشته داشت. در جست‌وجوی سنت، مدینه عصر محمد را شعار می‌داد و می‌کوشید لباس جامعه مدرن بر تنش بدوزد. و سرانجام با صفت «اسلامی» نقش بر تاریخ شد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا این دو «انقلاب» در ایران نگاه به گذشته دارند؟ آیا با گذشته می‌توان آینده ساخت؟ مورد نخست به فاجعه‌ای نشست که شاهد آنیم

رضا پهلوی نه علت بن‌بست سیاسی ایران، و نه راه‌حل آن است. او آینه وضعیت ماست: جامعه‌ای که هنوز میان اخلاق و سیاست، میان نماد و سازمان، میان نفی و ایجاب سرگردان است

۴

رضا پهلوی و سیاست تعلیق

چرا انقلاب‌های ناکام چهره‌های بی‌تصمیم می‌سازند؟

پرسش شیلر – «اکنون ما چه هستیم؟» – پرسشی است که امروز بیش از هر زمان دیگری در برابر جامعه ایران قرار دارد. نه از آن‌رو که پاسخ آن روشن است، بلکه دقیقاً چون پاسخ گم شده است. در چنین لحظه‌هایی، تاریخ به جای رهبران، نمادها تولید می‌کند؛ به‌جای سیاست، اخلاق؛ و به‌جای تصمیم، تعلیق

و رضا پهلوی یکی از این نمادهاست. او محصول وضعیتی است که در آن جامعه می‌خواهد تغییر کند، اما هنوز نمی‌داند چگونه، با چه نیروهایی و به سوی چه نظامی

وقتی «نه» هست، اما «آری» نیست

رضا پهلوی نیز در نقطه نفی جمهوری اسلامی ایستاده است، بدون طرح روشن برای دولت آینده. دعوت به همبستگی، بدون سازمان. سخن گفتن از دموکراسی، بدون پاسخ به پرسش قدرت. او جمهوری اسلامی را نفی می‌کند، اما جرئت یا توان همکاری با دیگر مخالفان را ندارد. می‌خواهد محبوب بماند، نه مسئول. نتیجه روشن است: تاریخ از او عبور خواهد کرد

مسئله اصلی نه شخص رضا پهلوی، بلکه نوع سیاستی است که او نمایندگی می‌کند؛ سیاستی بی‌خطر، بی‌تصمیم و بی‌هزینه برای شخص خویش. سیاستی که قدرت‌های خارجی رهبر واقعی و پنهان آن هستند. سیاستی که می‌خواهد نماینده همه باشد، و دقیقاً به همین دلیل، قادر نیست نماینده هیچ پروژه مشخصی شود. این سیاست، سیاست انقلاب نیست؛ سیاست دوران تعلیق است

جامعه‌ای که هنوز سوژه نشده است

در انقلاب‌های ناکام، مشکل اصلی فقدان چهره کارزماتیک نیست؛ فقدان سوژه جمعی آگاه است. وقتی جامعه هنوز نتوانسته نیروی اجتماعی خود را سازمان دهد، ناچار به نماد پناه می‌برد. نمادها جای سازمان و بنیادهای مردمی را می‌گیرند و اخلاق جای سیاست را



تا زمانی که جامعه ایران از سطح نفی عبور نکند؛ تا زمانی که اعتراض به برنامه، خشم به سازمان، و اخلاق به سیاست بدل نشود؛ چهره‌هایی از این دست همچنان در مرکز خواهند بود: نه به‌عنوان رهبران آینده، بلکه به‌عنوان نشانه‌های بحران اکنون.

اگر از شیلر بپرسیم «اکنون ما چه هستیم؟»، پاسخ شاید این باشد

ما هنوز در مرحله‌ای هستیم که نمادها بیش از نهادها سخن می‌گویند، و چهره‌ها جای پروژه‌ها را گرفته‌اند. تا زمانی که این وضعیت دگرگون نشود، رضا پهلوی نه به تاریخ آینده، بلکه به پاتولوژی اکنون تعلق دارد.

دگربار از خود بپرسیم: ما چه هستیم؟

منبع: اخبار روز

ما از مبارزات تبعیض ستیزانه زنان برای آزادی و برابری با مردان و برقراری عدالت حمایت می‌کنیم!

همه با هم از مبارزه کارگران و مزد و حقوق بگیران شاغل و بازنشسته برای افزایش دستمزد و حقوق متناسب با هزینه‌های واقعی زندگی حمایت کنیم!

*** برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

*** "جنگ کارگری" نشریه گروه کارگری حزب چپ ایران را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>